

حسین سناپور

گلشیری

مطلب زیر امروز چهارشنبه (۱۷ خرداد) با مقدار زیادی حذف، در صفحه‌ی آخر شرق منتشر شده است. جمله‌های حذف‌شده را در زیر سپاه کرده‌ام:

من از آن دست آدم‌ها نیستم که تاریخ تولد یا درگذشت کسان‌شان یادشان می‌ماند. حتا تاریخ دقیق رفتن گلشیری را هم دوستانی باید به یادم بیاورند. اما این تاریخ‌ها چه اهمیتی دارند وقتی کسی، حتا در نبودش، حضور دائمی دارد در زنده‌گی‌مان؟ و راستش در این چهارده سال (واقعا این همه سال گذشته از نبودش؟) کمتر روزی بوده که یادی از گلشیری نکرده باشم و احیانا حرفش را با این و آن زده باشم. این روزها هم بیشتر از هر زمان دیگری، این روزها و این سال‌ها که کسی نیست تا سرش را بیاورد نزدیک و زمزمه‌وار و خودمانی و خیره به چشم‌ها سوالی از احوالات آدم بکند و نشان بدهد در شلوغ‌ترین وضعیت‌ها هم حواسش به حال دوروبری‌هاش هست، یا به نوشتن و ننوشتن‌شان، یا اصلا وضعیت زنده‌گی‌شان. بپرسد چه‌ات شده؟ یا چرا نمی‌نویسی؟ یا شوخی کند و خندخندان بگوید نکند فلان شدی؟

این روزها که این همه کار بر زمین مانده برای ادبیات‌مان هست و کمتر همتی می‌بینم، این روزها که در ادامه‌ی چند سال گذشته این همه کتاب‌ها مان را قلع و قمع کرده‌اند و کمتر کسی صدایی ازش درآمده، و حتا انگار خواست و تلاش دولت‌مردان هم از پس آن مجموعه‌بی برنمی‌آید که اداره‌ی کتاب ارشاد برآیندش است، و این روزها و سال‌ها که هر نویسنده‌یی فقط سعی می‌کند گلیم خودش را از آب بکشد و سرش توی کار، و شاید اصلا توی کاسبی خودش باشد، بیشتر از همه دلم برای گلشیری تنگ می‌شود، برای او که یک تنه می‌خواست نقد ادبی این مملکت را جدی و روش‌مند کند، به مسائل صنفی (و گاهی حتا شخصی) نویسنده‌ها سروسامان بدهد، در روند تحولات فرهنگی کشور تاثیرگذار باشد، وقتی کارهای پاورقی یا پرفروش را به جای کتاب‌های درجه اول جا می‌زنند، خودش دست به کار نقد نوشتن شود، وقتی "بوف‌کور" هدایت را سانسور شده پخش می‌کنند، فریاد بکشند و اعتراض کند (انگار که پاره‌یی از تن خودش را کنده‌اند)، وقتی دوستانش، مختاری و پوپنده را می‌کشند، او بیشتر از هر کسی صدایش را بلند کند، و ده‌ها کار دیگر که قصد جایزه راه‌انداختن و مجله‌ی ادبی راه انداختن فقط بخش‌های کوچکی از آن بوده است. و تازه بخواید از آخرین تحولات داستان‌نویسی جهان هم باخبر باشد و داستان‌نویسی به شیوه‌ی ایرانی را پیدا یا ابداع کند و به قول خودش بر لبه‌ی داستان‌نویسی جهان هم حرکت کند و به‌ترین داستان‌های جهان را بنویسد.

نمی‌دانم واقعا چه بر نسل ما و احیانا نسل بعد از ما رفته است که این همه جای خالی در همه جای ادبیات‌مان هست. نمی‌دانم دوباره چه باید بشود تا آدم‌هایی مثل گلشیری پیدا شوند، اما می‌دانم جاش هر روز و حالا حالاها خالی است و دست‌کم آدم‌هایی مثل من که او را با بسیاری از وجوه شخصیتی‌اش (و البته نه همه‌ی آن‌ها) دیده‌اند، می‌دانند که نه یک نفر، که شاید چندین نفر با همت او باید پیدا شوند تا همه‌ی کارهایی را که او می‌کرد، بکنند. اما کو حتا یک نفر از آن چند؟ این است که هر روز می‌بینم جاش خالی است و می‌دانم هیچ وقت هم پُر نمی‌شود.

۱۲ خرداد ۹۳

+ نوشته شده در شنبه ۱۷ خرداد ۱۳۹۳ ساعت ۸:۴۶ توسط حسین سناپور | نظر بدهید نظر بدهید



برای اطلاع دوستانی که درباره‌ی کلاس‌های داستان‌نویسی‌ام می‌پرسند: کارگاه‌های من فعلا برای رمان‌نویسی است و هر وقت هم بخوام کارگاهی را شروع کنم، خبر آن را همین جا اعلام می‌کنم.

خانه
@
آرشیو

درباره‌ی لب بر تیغ
کتاب‌های حسین سناپور

خرداد ۱۳۹۳
اردیبهشت ۱۳۹۳
فروردین ۱۳۹۳
اسفند ۱۳۹۲
بهمن ۱۳۹۲
دی ۱۳۹۲
آذر ۱۳۹۲
مهر ۱۳۹۲
شهریور ۱۳۹۲
مرداد ۱۳۹۲
خرداد ۱۳۹۲
اردیبهشت ۱۳۹۲
فروردین ۱۳۹۲
اسفند ۱۳۹۱
بهمن ۱۳۹۱
دی ۱۳۹۱
آذر ۱۳۹۱
آبان ۱۳۹۱
مهر ۱۳۹۱
شهریور ۱۳۹۱
مرداد ۱۳۹۱
تیر ۱۳۹۱
اردیبهشت ۱۳۹۱
فروردین ۱۳۹۱
اسفند ۱۳۹۰
بهمن ۱۳۹۰
دی ۱۳۹۰
آذر ۱۳۹۰
شهریور ۱۳۹۰
مرداد ۱۳۹۰
تیر ۱۳۹۰
خرداد ۱۳۹۰
اردیبهشت ۱۳۹۰